**١٣ - قضا و قدر و لا جبر و لا تفويض بل امرٌ بين الامرين**

از حضرت نقطه اولی در صحيفه اصول و فروع است قوله الاعلی: "و در مقام توحيد افعال فرض است بر معتقد بالله که خالقی جز او اعتقاد ننمايد و از حکم جبر و تفويض بخلق در کلّشيئی بيرون نرود که کفر محض است بل هر شيئی که اسم شيئيّت بر او اطلاق شود خالق او خداوند است وحده بعلّت خصال سبعه باختيار خود شيئی و فرقی در خلق حقائق امکانيّه و صفات اکوانيه بنظر حقيقت نيست بل عمل عاملين نه جبراست و نه تفويض بل امرالله سوای اين دو امر است و اين امر اوسع از ما بين سماء مشيّت است تا ارض جماد که منتهای رتبه قوابل است و سر امر اين است که خداوند عالم اختيارات کلّ شيئی را عالم است و بر سبيل اختيارات کلّ کلّ را خلق ميفرمايد و جزا ميدهد ايشان را بوصف اختيار ايشان و هرگاه شيئی بر غير رتبه قبول خودش خلق فرمايد ظلم باو کرده."

و از آن حضرت در تفسيرها قوله الاعلی: "و ان سرّ الامر هو ان لا يری احد ظهور فعل الله بما هو عليه الا نفس تجلّی اختيارات الاشياء بما هم عليه و ما هم سائرون الی ما لا نهاية لها و لا يری نورا الا نوره و لا حکما الا حکمه لان لا يوجد شيئی فی السموات و لا فی الارضين الا بمراتب سبعة التی هی مقامات آل الله سلام الله عليهم و انّ العبد فی حين الفعل هو يفعل بفعل القدر من لدن خبير عليم لان الله سبحانه کان عالما باختيارات الکلّ و ما هم سائرون و علی ذلک يجزيهم وصفهم و يعطيهم حقهم و ان ذلک الاختيار هو مساوق وجود شيئی ... و هو سر القدر حيث يعلم اهل المنظر الی الفؤاد و لا يرون فعلا الا فعل الله و لا يرون موثرا الا الله."

از حضرت عبدالبها در مفاوضات است قوله العزيز: "اموری در تحت اختيار انسان است مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف مختصرا اعمال خيريّه و افعال شريّه اين واضح و مشهود است که اراده انسان در اين اعمال مدخلی عظيم دارد و امّا اموری است که انسان بر آن مجهول و مجبور است مثل خواب و ممات و عروض امراض و انحطاط قوی و ضرر و زيان اين امور در تحت اراده انسان نيست و مسئول از آن نه زيرا مجبور بر آن است. امّا در افعال خيريّه و افعال شريّه مخيّر است و باختيار خويش ارتکاب آن نمايد مثلا اگر خواهد بذکر خدا مشغول گردد و اگر خواهد بياد غير مألوف شود، ممکن است که از نار محبة ‏الله شمعی برافروزد و متخيّر است که محبّ عالم گردد، و يا مبغض بنی آدم شود و يا بحبّ دنيا پردازد، و يا عادل شود و يا ظالم گردد. اين اعمال و افعال در تحت تصرّف خود انسان است لهذا مسئول از آن. امّا مسئله ديگر در ميان است و آن اينکه بشر عجز صرف است و فقر بحت توانائی و قدرت مخصوص حضرت پروردگار است و علوّ و دنوّ بسته به مشيّت و اراده جناب کبريا... مقامات نفوس مختلف است آنکه در مقام ادنی از وجود مانند جماد حقّ ندارد که اعتراض نمايد خداوندا مرا چرا کمالات نباتی ندادی ... مَثَل اين مقام مثل کشتی است کشتی را محرّک قوّه باد و قوّه بخار است و اگر اين قوّت منقطع ابداً حرکت نتواند با وجود سکّان کشتی بهر طرف متمايل قوّه بخار کشتی را بآن سمت راند ... اين حرکت از کشتی نه بلکه از باد و بخار است و همچنين جميع حرکات و سکنات انسان مستمد از مدد رحمان ولکن اختيار خير و شرّ راجع بانسان و همچنين پادشاه شخصی را حاکم اين شهر نمود و قوّه تصرّف بخشيد و طريق عدل و ظلم بموجب قانون بنمود حال اين حاکم اگر ظلم نمايد هرچند بقوّت و نفوذ پادشاه نمايد ولی پادشاه از ظلم بيزار است و اگر عدل نمايد نيز بنفوذ پادشاه نمايد و پادشاه از عدل راضی و خرسند است. مقصود اين است که اختيار خير و شرّ راجع بانسان و در هر صورت موقوف بمدد وجودی از پروردگار. سلطنت الهی عظيم است و کلّ در يد قدرت اسير، بنده باراده خود توانائی بر امری ندارد پروردگار مقتدر و توانا است و مددبخش جميع کائنات ... مادام مراتب موجودات مختلف است و متفاوت بعضها فوق بعض پس انتخاب بعضی از اشياء برتبه اعلی مثل انسان و ترک بعضی در رتبه اوسط مثل نبات و وضع بعضی در رتبه ادنی مثل جماد چون بمشيّت و اراده پروردگار است پی (\*پس\*) تخصيص انسان برتبه اعلی از فضل پروردگار است و تفاوت بين (\*بين نوع\*) انسان از حيثيّت ترقّيّات روحانيّه و کمالات ملکوتيّه نيز بانتخاب حضرت رحمن است زيرا ايمان که حيات ابديّه است از آثار فضل است نه نتائج عدل شعله نار محبّت بقوّه (\*قوّت\*) انجذاب است نه بسعی و کو شش در جهان خاک و آب بلکه بسعی و اجتهاد اطّلاع و علم و کمالات سائره حاصل گردد."

و قوله العزيز: "سئوال از حرکت و سکون اشياء نموده بوديد که باراده حقّ است يقين است زيرا مدد وجود از فائض الجود است اگر بوجود امداد از حقّ نرسد کائنی از کائنات بحرکت نيايد ولی مقصد و مراد اين نيست که جبری در ميان است بلکه مراد اين است اگر مدد منقطع شود جميع کائنات از حرکت باز ماند مثلا اگر مدد روح از اعضاء و اجزاء هيکل انسانی منقطع گردد از برای هيچ عضوی حرکتی نماند ولکن اين حرکت برضايت و خواهش نفس است نه روح چه بسيار واقع که روح تقديس جويد و جان جانان طلبد ولکن نفس امّاره مسلّط شود و انسان را بحرکتی مبتلا نمايد که سبب کدورت روح شود در اين مقام است که ذکر ميشود لا حرکة و لا سکون الا بالله."

و قوله العزيز: "و امّا مسأله لا جبر و لا تفويض ... فاعلم انّ القدرة‌ القديمة محرکة للآفاق مقلّبة للقلوب و الابصار و مدخل الانسان فی الافعال هو الارادة و الميلان والقابليّة و الاستعداد فالبشروا لشجر متحرکان و المحرک لهاتين الحرکتين هو الله ولکن حرکة الانسان مباينة لحرکة الاشجار لانّ الحرکة الاولی بالاختيار و الارادة و الميلان و الثانية بالاضطرار و عدم الاختيار و المحرّک هو العزيز الجبار ... و لنا مثل آخر و هو اذا اشتدّت ريح صرصر فی البرّ و البحر تری الفلک مواخر الی الشرق و الغرب و المحرّک لها الريح الشديد ... ولکن اذا مال الملاّح بالسکان الی الشرق فتذهب بقوة الريح مشرقة و ان اماله الی الغرب تذهب بها الريح مغربة."

و از آن حضرت در سفرنامه اروپا است قوله العزيز: "انسان در اموريکه راجع بحسن صفات و تعديل اخلاق است و سبب صعود بمقامات عاليه متعاليه مختار است ... امّا در امور کلّيه و قانون قدرت انسان مداخله نتواند."

و در سفرنامه امريکااست قوله العزيز: "سلسله موجودات بيک قانون عمومی و نظام الهی مربوط است و جميع کائنات بهم مرتبط نميشود حلقه‏ای از آن بهم خورد مگر آنکه مربوط بآن ارتباط و نظام عمومی است آنچه واقع ميشود از مقتضيات آن است و مبنی بر حکمت بالغه زيرا اين تقادير الهيّه است که هر گياهی برويد آخر پژمرده ميشود و هر زراعت سبز و خرّمی خشگ می‌گردد و هر ترکيبی تشتيت مييابد. اينها همه از مقتضيات آن نظام و رابطه کلّيه است که بتقدير الهی تعبير شده."

و در خطاب بآقا ميرزا يوسف بروجردی در عراق است قوله العزيز: "امّا مسئله قصر عمر و قلّت اولاد و تنگی رزق حکمت بالغه است که آن مصدر تقادير الهيّه است و تقادير الهيّه روابط قويّه صحيحيه که در بين اجزاء کائنات است هر امری مرتبط بجميع امور است و هر قضيه از روابط ضروريه جميع قضايا."

و در خطاب بميرزا مهدی حکيم همدانی در گيلان قوله العزيز: "امّا شرارت و درندگی و خونخوارگی يزيد از تهور خود ايشان بود قضا را نبايد متهّم نمود قدر استعداد و لياقت و اندازه خود اشياء است زيرا معنی قدر اندازه است و قضای الهی که عبارت از حکم ربّانی در حقايق اشياء است بقدر و اندازه اشياء ظاهر ميشود."

**\*\*\*\*\*حاشیة\*\*\*\*\***

در قرآن است . قوله تعالی: "و ربک يخلق ما يشاء و يختار ما کان لهم الخيرة."

در تفسير بيضاوی است: و ربک يخلق ما يشاء و يختارو لا موجب عليه و لا مانع له ما کان لهم الخيرة ای التخير کالطيره بمعنی التطير و ظاهره نفی الاختيار منهم راسا و الامر کذالک عندالتحقيق فان اختيار العباد مخلوق باختيار الله منوط بدواعی لا اختيار لهم فيها.

و در تورات است: "خدا قلب فرعون را قسی و سخت کرد که نخواست بنی اسرائيل از خاک مصر بيرون روند." و کلام اشعياست: المصور النور و الخالق الظلمه الصانع السلام و الخالق الشر انا الرب الصانع هذه جميعها. و در انجيل کلام مسيح است: "احمدک ايها الاب رب السماء و الارض لانک اخفيت هذه عن الحکماء الفهماء و اعلنتها للاطفال."

و نيز در انجيل است: لم يقدروا ان يؤمنوا لان اشعيا قال ايضا قد عمی عيونهم و اغلظ قلوبهم لئلا يبصروا بعيونهم و يشعروا و يرجعوا فاشفيهم. قال اهل السنه افعال العباد و جميع الحيوانات مخلوقه الله تعالی لاخالق لها غيره و هو مذهب الصحابه والتابعين رضوان الله عليهم اجمعين. و قالت المعتزلة هم موجدون افعاله الاختيارية و کانوا لا يتجاسرون علی تسميه العبد خالقا الی ان نشاه الجبائی و قال ان لا فرق بين الايجاد و الخلق فسمی العباد الخالقين لافعالهم و لم يبال بخرق الاجماع. و قالت الجبرية و رئيسهم جهم بن صفوان الترمذی و هو مذهب ابی الحسن الاشعری لا فعل للعبد اصلا و لا اختيار و لا قدرة لهم علی افعالهم و هی کلّها اضطرارية کحرکات المرتعش و حرکات العروق النابضة و اضافتها الی الخلق مجاز فعندهم جاء زيد و ذهب عمر و کقولک طال الغلام و ابيض الشعر. و مبنی المذهبين اعنی الجبرية و القدرية علی اصل لهما و هو ان دخول مقدور واحد تحت قدره قادرين محال ... فالجبرية قالوا لا قدرة للعبد علی الاختراع لما تبين فکان الله مخترعها ضروره قالت المعتزلة قدرة العبد علی الافعال ثابتة ضرورة ضرورة الامر بها کقوله تعالی اقيموا الصلوه ...و اصحابنا رحمهم الله اهل السنة لما وجدوا تفرقه بديهية بين ما نزاوله ای نباشره من الافعال الاختيارية و بين الحرکات الصادره بدون شعور و اختيار فانهم علموا ... ان الاختيار مدخلا فی الاول دون الثانی و منعهم الدليل الدال علی ان الله خالق کلّشيئی ای شيئی کان عن اضافه الفعل الی الاختيار العبد مطلقا جمعوا بين امرين و قالوا الافعال واقعة بقدره الله و کسب العباد. از کتب اهل السنة . عقيده کنونی اهل سنّت و جماعت هم مانند شيعيان مذهب بين الجبر و الاختيار است. "از تفسير سر سيد احمد خان هندی بر قرآن" نه وجودی در کار بود و نه عدمی نه جوی بود و نه بر فراز آن آسمانی چه چيز بحرکت آمد بسوی کدام سمت در حرکت شد در تحت و مراقبت چه کسی بحرکت آمد آيا آبها و دريای عميق وجود داشت ... در آن حال نه مرگی بود و نه حيات حيات جاودانی روز و شب از هم جدا نبودند فقط واحد حقيقی بدون اينکه اثری از خود در خارج نشان دهد وجود داشت و بجز او هيچ نبود ... در آنحال نخستين بار در وجود واحد حقيقی ميل و اراده ظاهر شد که منشاء آغاز مذکور گرديد ... خردمندانی که نور عقل و بصيرت دل آنها را پر کرده است ريشه وجود را از عدم يافته‏اند کی ميداند و چه کس ميتواند برای ما بيان کند که مبداء آفرينش و آغاز آن کی است ... کی ميداند هستی از کجا سرچشمه گرفته است ... اين هستی از کجا آمده است آيا حادث است يا قديم ذاتی است آنکس که از بالاترين طبقات آسمان بينائی و بصيرتش مراقب جهان و عالم هستی است اين موضوع را ميداند " مختصر از ترجمه ريگ ويدا "